

فیزیکالیسم

نوشته آتو نویرات

ترجمه علی مرتضویان

اتو نویرات (Otto Neurath / ۱۸۸۲-۱۹۴۵) فیلسوف و جامعه‌شناس اتریشی و یکی از اعضای اصلی و فعال «حلقه وین»، در مقاله حاضر شرحی موجز و روشن از موضع فیزیکالیستی خود به دست داده است. او که یکی از پرچمداران طرح «وحدت علوم» در نیمه نخست سده بیستم است، سرسختانه از این فکر جانبداری می‌کند که همه قوانین علوم، از جمله علوم اجتماعی، را می‌توان در نظامی واحد - علم یکپارچه و وحدت‌یافته - گرد آورد و سازمان بخشید. زبان علم یگانه و یکپارچه، زبان فیزیک است که تمامی گزاره‌های تجربی را به صورت قضایایی دربارهٔ زمان و مکان تنظیم می‌کند. نویرات بر آن است که پوزیتیویسم و فیزیکالیسم را از هرگونه گرایش «مابعدالطبیعی» و «غیرعلمی» بی‌الاید و انتقادات او از بعضی از اصحاب حلقه وین، از جمله کارناب و ویتگنشتاین، از همین موضع رادیکال او سرچشمه می‌گیرد. مقاله حاضر که دربرگیرنده آراء جناح تندرو حلقه وین است، می‌تواند یاری‌بخش پژوهندگان به فهم و نقد ژرفتر فلسفه تحلیلی باشد. (ع.م.)

۱. فیزیکالیسم: موضعی غیر مابعدالطبیعی

در ادامه کارهای ماخ، پوانکاره، فِرِگه، ویتگنشتاین و دیگران، «حلقه وین برای اشاعه جهان‌فهمی علمی (Weltanschauung)» می‌خواهد جریانی فارغ از مابعدالطبیعه به وجود آورد تا در بستر آن، رشته‌های گوناگون پژوهش علمی به یاری تحلیل منطقی پرورده شوند. از آنجا که واژه «جهان» در زبان علم جایی ندارد، و از آن‌رو که جهان‌فهمی (world-outlook = weltanschauung) اغلب با جهان‌بینی (world-view = weltanschauung) مشتبه می‌شود، عنوان «حلقه وین برای

فیزیکالیسم» کمتر گمراه کننده است. تمامی نمایندگان حلقهٔ وین هم‌باورند که فلسفه به‌مثابهٔ رشته‌ای هم‌پای علم، با قضایا و مقدمات خاص خود، وجود ندارد؛ تمامی احکام و گزاره‌های معنی‌دار در حوزهٔ قضایای علمی جای می‌گیرند.

وقتی علوم گوناگون به علمی وحدت یافته یا علمی واحد و یگانه (unified) تحویل شوند، شیوهٔ مطالعهٔ آنها در حالت اتحاد دقیقاً همان است که در حالت انفراد. تاکنون آن‌طور که باید و شاید بر ویژگی منطقی مشترک و هم‌شکل دانشها تأکید نشده است. دانش یکپارچه محصول کار و تلاش مشترک و گسترده است، چنان‌که دانشهایی چون شیمی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و حتی ریاضیات هم به همین گونه تکوین یافته‌اند. علم یگانه به همان شیوه‌ای مطالعه خواهد شد که دانشهای گوناگون، تا به حال، مستقل از یکدیگر مطالعه شده‌اند. بدین‌سان، «متفکر بدون مکتب» اعتبار و اهمیتی بیش از آنچه در زمان جدایی علوم داشت، کسب نخواهد کرد. افراد در این حالت نیز به همان اندازه مفاهیم مجزا و منفرد را درمی‌یابند که در گذشته درمی‌یافتند. هر فکر و طرح نوی را باید طوری تنظیم و پیشنهاد کرد که بتواند از پذیرش و مقبولیت عام برخوردار شود. فقط با کوشش مشترک شماری کثیر از متفکران، همهٔ درونمایهٔ آن آشکار خواهد شد. اگر فکر یا طرح جدید نادرست یا بی‌معنی و بیهوده، یعنی مابعدالطبیعی، باشد بدیهی است که از قلمرو علم یگانه بیرون می‌افتد. علم یگانه که با هیچ جریان «فلسفی» یا «مابعدالطبیعی» همراه نیست، نه دستاورد این یا آن فرد بلکه دستاورد یک نسل است.

بعضی از نمایندگان «حلقهٔ وین»، بدان همکارانشان در این حلقه، آشکارا وجود «حقایق فلسفی» مشخص را انکار می‌کنند؛ با وجود این هنوز گه‌گاه واژهٔ «فلسفه» را به کار می‌برند و البته منظورشان از این واژه «فلسفیدن» است، یعنی «فعالیتی که در طی آن مفاهیم توضیح داده می‌شوند»، اما گردن نهادن به این کاربرد زبانی سنتی [فلسفه]، گو اینکه دلایل آن قابل درک است، به سهولت مایهٔ کژفهمی و استنباطهای نادرست می‌شود. در این مقاله، این اصطلاح را به کار نخواهیم برد. قصد نداریم «جهان‌بینی» نوی را در برابر جهان‌بینی کهنه پیش‌نهییم یا با توضیح و تشریح مفاهیم یک جهان‌بینی کهنه، آن را اصلاح و بازسازی کنیم. در اینجا مسئله عبارت است از تعارض بین تمامی جهان‌بینی‌ها و علم به‌مثابهٔ مقوله‌ای «فارغ از هرگونه جهان‌بینی». به اعتقاد «حلقهٔ وین»، پیکرهٔ مابعدالطبیعه و ساختهای مشابه آن کلاً از یک سلسله جمله‌های بی‌معنی تشکیل شده است، مگر مواردی که گزاره‌های علمی «تصادفاً» در آن گنجانده شده باشد. اما ایراد به اصطلاح «فلسفیدن» صرفاً ایرادی و ازگانی نیست؛ «توضیح معنای مفاهیم» از «روش علمی»‌ای که توضیح معنا در متن آن صورت می‌گیرد جدا نیست و این دو سخت به هم

وابسته‌اند.

بین کوششهایی که در ایجاد علم یگانه سهم داشته‌اند ارتباطی نزدیک وجود دارد، خواه تأملاتی که در بررسی گزارشهای مبتنی بر مشاهدات اخترشناس صورت می‌گیرد، یا پژوهش در آن دسته از قوانین شیمی که در بعضی از فرایندهای گوارشی کاربرد دارند، یا واریسی مفاهیم رشته‌های گوناگون دانش برای تعیین اینکه علوم تا چه اندازه از قابلیت اتحاد - آن‌گونه که علم یگانه طلب می‌کند - برخوردارند. به بیان دیگر، هر قانونی در علم یگانه اصولاً باید از قابلیت پیوند با هر قانون دیگری، در شرایط معین، برخوردار باشد تا به صورت بندهای جدید دست یابد. واضح است که می‌توان انواع گوناگون قانون را از یکدیگر بازشناخت، مثلاً قوانین شیمی، زیست‌شناسی یا جامعه‌شناسی. اما این بدان معنا نیست که پیش‌بینی هر رویداد مشخص منفرد صرفاً متکی بر یک دسته از انواع قوانینی است که در بالا به آنها اشاره کردیم. برای مثال، گسترش آتش‌سوزی در یک جنگل در نقطه معینی بر روی زمین به همان اندازه به عوامل جوی بستگی دارد که به عوامل انسانی، یعنی اینکه آیا انسانها دست به اقداماتی بزنند یا نه. البته این اقدامات را به شرطی می‌شود پیش‌بینی کرد که قوانین رفتار آدمیان معلوم و مشخص باشد. به بیان دیگر، انواع قوانین باید از قابلیت ارتباط با یکدیگر، در شرایط معین، برخوردار باشد. بنابراین تمامی قوانین، اعم از قوانین شیمی، هواشناسی، یا جامعه‌شناسی را باید به منزله اجزای مقوم یک نظام - علم یگانه - دانست.

دانش یکپارچه، نیازمند زبان متحدالشکل (Einheitsprache)^۱ و دستگاه نحوی واحد است. علت موضعگیریهای خاص بعضی از مکتبها و بعضی از ادوار تاریخی را می‌توان در نارساییهای نحوی در دوران پیش از ظهور علم یگانه جستجو کرد. ویتگنشتاین و دیگر طرفداران جهان‌فهمی علمی که به لحاظ انکار مابعدالطبیعه - حذف گزاره‌های بی‌معنا - شایسته احترام بسیاریند، بر این باورند که برای رسیدن به دانش علمی هر کس موقتاً نیازمند یک سلسله کلمات بی‌معنا برای «توضیح» است (ویتگنشتاین، تراکتاتوس، ۶، ۵۴): «قضایای من به این معنا توضیحی‌اند که هر کس که حرف مرا بفهمد، نهایتاً درمی‌یابد که این قضایا بی‌معنایند، یعنی هرآن‌کسی که از این قضایا، بر این قضایا، و از خلال این قضایا صعود کرده باشد. (به بیان دیگر، چنین کسی پس از صعود از نردبان قضایا، باید نردبان را فروافکند.)» از این گفته چنین برمی‌آید که ما باید عبارات و قضایای مهمل، یعنی مابعدالطبیعی، را پیوسته بی‌الایم، قضایایی که بارها از آنها استفاده می‌کنیم و سپس این نردبان را دور می‌افکنیم. فقط به یاری شروح و توضیحاتی که بعداً چیزی فراتر از یک سلسله کلمات مهمل نخواهند بود، می‌توان به زبان عام دانش دست

یافت. اما توضیحاتی که به راستی می‌شود آنها را مابعدالطبیعی شمرد، در نوشته‌های ویتگنشتاین به تنهایی ظاهر نمی‌شوند: هستند اصطلاحات دیگری که به آثار او راه یافته‌اند و بیشتر به اجزای یک آموزه مابعدالطبیعی فرعی و مکمل شباهت دارند تا به پلنه‌های نردبان. جمله پایانی تراکتوس که می‌گوید «آنچه درباره‌اش نمی‌توان سخن گفت، باید درباره‌اش خاموش ماند» دست کم از نظر دستور زبان گمراه‌کننده است، زیرا از آن چنین برمی‌آید که گویا «چیزی» هست که درباره‌اش نباید سخن گفت. در واقع باید گفت: اگر می‌خواهیم از هرگونه موضعگیری مابعدالطبیعی پرهیز کنیم باید «خاموش بمانیم»، نه اینکه «درباره چیزی» خاموش بمانیم.

ما نیازمند هیچ نردبان مابعدالطبیعی توضیحی نیستیم. در این مورد با ویتگنشتاین موافق نیستیم، هرچند که این مسئله به معنای دست کم گرفتن مقام ارجمند او در منطقی نیست. تمایز بین «همان‌گویی‌ها» و «گزاره‌های راجع به رویدادهای تجربی» را وامدار او هستیم. منطقی و ریاضیات نشان می‌دهند که کدام تبدیلهای زبانی بدون هرگونه بسط معنایی و مستقل از شیوه‌ای که برای تدوین و تنظیم امور واقع به کار می‌گیریم، امکان‌پذیر است.

منطق و ریاضیات برای تکمیل و متمیم ساختهای خود از هرگونه گزاره مشاهده‌ای بی‌نیازند. خطاهای منطقی و ریاضی را می‌توان بدون رجوع به منابع بیرونی تصحیح و رفع کرد. این گفته با این واقعیت تناقضی ندارد که از گزاره‌های تجربی می‌توان برای تصحیح خطاها بهره گرفت. فرض کنید ناخدایی کشتی را به سوی صخره‌ای در دریا می‌راند، هرچند که همه محاسبات درست انجام شده‌اند و صخره هم بر روی نقشه مشخص شده است. با این شیوه می‌توان به اشتباهی که در جدول لگاریتم صورت گرفته و منجر به این بداقبالی شده است پی بُرد، اما کشف این خطا بدون این تجربه (عملی) نیز میسر است.

ویتگنشتاین در «توضیحات» خود که می‌شود آن را «ملاحظات مقدماتی اسطوره‌ای» پنداشت، ظاهراً بر آن است که حالت یا وضعیتی ماقبل زبانی را از دیدگاه مرحله ماقبل زبانی در سیر مراحل تکامل بررسی و مطالعه کند. این گونه کارها را نه فقط به این اعتبار که بی‌معنا هستند باید کنار گذاشت بلکه اساساً به آنها به منزله مرحله مقدماتی علم یگانه نیازی نیست. قطعاً بخشی از زبان را می‌توان برای بحث درباره بخشهای دیگر به کار گرفت اما نمی‌توان از موضعی «ماقبل زبانی» در باب زبان به نحو عام سخن گفت - موضعی که ویتگنشتاین و بعضی از نمایندگان «حلقه وین» اختیار کرده‌اند. برخی از این مقولات را، البته بعد از پاره‌ای اصلاحات، می‌توان در کارهای علمی به نحوی مناسب به کار گرفت، اما بقیه را باید دور انداخت.

گذشته از این، زبان را نمی‌توان به نحو کلی در برابر «تجربه به نحو عام» یا «جهان»، یا «داده‌های خاص» قرار داد. بدین‌سان، گزاره‌هایی نظیر «امکان تحقق علم، وابسته و متکی به واقعیت نظم در کائنات است»، بی‌معنا هستند. چنین گزاره‌هایی را نمی‌توان تلقی به «توضیحات» کرد و با رواداشتن معیارهایی سهلتر، آنها را [از ورطه بی‌معنایی] نجات داد. بین این گزاره‌ها و عبارات و گزاره‌های مابعدالطبیعی به معنای متعارف، چندان فرقی نیست. وجود علم، خود گواه امکان تحقق آن است. با افزودن قضایایی بر مجموعه قضایای علمی و با مقایسه و تطبیق قضایای نو با آنچه از دانشمندان پیشین به ما رسیده است، می‌توانیم دامنه علم را گسترش دهیم و نظامی همساز از علم یگانه پدید آوریم که به شایستگی از عهده پیشینی برآید. نمی‌توانیم در مقام شاهد از شهادتنامه خود برکنار بمانیم و همزمان در جایگاه شاکی و متهم و قاضی بایستیم.

اینکه حوزه علم حوزه قضایا است و آغاز و پایان مباحث علمی را قضایا تشکیل می‌دهد، قولی است که جملگی، حتی اصحاب مابعدالطبیعه، به آن معترف‌اند؛ البته با این توضیح که می‌گویند علاوه بر حوزه علم حوزه دیگری هم هست که دربرگیرنده گزاره‌هایی کم‌وبیش مجازی است. در برابر احتجاجات بسیاری که درباره پیوند علم و مابعدالطبیعه صورت گرفته، جدایی این دو حوزه (البته بدون حذف و نفی مابعدالطبیعه) به دست راینینگر (Reininger)^۲ تحقق یافته است که او هم در مباحث علمی، موضعی نسبت به رفتارگرایی اختیار می‌کند که بسیار نزدیک به موضع حلقه وین است.

علم یگانه گزاره‌هایی را تنظیم می‌کند، به اصلاح آنها می‌پردازد و پیش‌بینیهای را ارائه می‌کند، اما نمی‌تواند درباره وضع خودش در آینده پیشگویی کند. هیچ نظام «اصیل و صادقی» از گزاره‌ها سوای نظام پذیرفته‌شده کنونی وجود ندارد. سخن گفتن از نظامی متفاوت، حتی به معنایی محدود، بی‌معناست. فقط می‌توانیم به تحقیق بگوییم که امروزه با دستگاهی از زمان و مکان سروکار داریم که با دستگاه زمان و مکان فیزیک مطابقت دارد و بدین‌سان به پیش‌بینیهای توفیق‌آمیز دست می‌یابد. این نظام، همان نظام گزاره‌های علم یگانه است، و این دیدگاه را می‌توان دیدگاه فیزیکالیسم (physicalism)^۳ نامید. اگر این اصطلاح تثبیت شود آنگاه به درستی می‌توانیم صفت «فیزیکالیستی» را در مواردی به کار بریم که مرادمان ارائه توصیف و تبیینهای زمانی - مکانی مطابق با روح فیزیک معاصر باشد، نظیر تبیینهای رفتارگرایانه. در این صورت واژه «فیزیکی» (physical) را به «گزاره‌های فیزیکی در معنای محدود» اختصاص می‌دهیم، مثلاً برای مکانیک، الکترودینامیک و جز اینها. با کنار گذاشتن گزاره‌های بی‌معنا و

مهم، علم یگانه که با دوران تاریخی معینی تناسب دارد، قضیه به قضیه راه خود را می‌گشاید و آنها را در نظامی همساز ادغام و یکپارچه می‌کند، نظامی برای پیش‌بینیهای درست و در نتیجه در خدمت حیات.

۲. زبان عام فیزیکیالیسم :

علم یگانه دربرگیرنده تمامی قوانین علمی است و این قوانین، بدون استثنا از قابلیت همپیوندی برخوردارند. قوانین [علمی] گزاره نیستند بلکه فقط عبارت‌اند از دستورالعملهایی برای رسیدن از گزاره‌های مشاهده‌ای به پیش‌بینیها (Schlick).

علم یگانه هر موضوعی را به زبان یگانه خود بیان می‌کند، زبانی که برای بینا و نابینا، شنوا و ناشنوا، مشترک است: زبانی «میان‌حسی» (intersensual) و «میان‌ذهنی» (intersubjective). دانش یکپارچه تک‌گوییهایی امروز آدمی را با تصدیقهای دیروز او، و گفته‌های او را در حالت تنهایی و ناشنوایی با احکام او در حالتی که گوشی شنوا یافته است، پیوند می‌زند. تنها نکته اساسی در زبان، ترتیب (ordering) است، چیزی که حتی در پیام‌رسانی با علایم مورس نیز وجود دارد. زبان «میان‌ذهنی» یا «میان‌حسی» بیش از هر چیز وابسته به ترتیب است («کنار»، «بین» و جز اینها)، یعنی وابسته و متکی است به آنچه به صورت توالی نشانه‌ها در منطق و ریاضیات بیان می‌شود.

زبان یگانه علم یگانه که روی هم‌رفته از شکل منقح زبان روزمره برگرفته می‌شود، زبان فیزیک است. در این خصوص، فرقی به حال وحدت زبان فیزیکیالیستی نمی‌کند که فیزیک در یک دوره خاص چه زبانی را به کار می‌برد. فرق نمی‌کند که فیزیک آشکارا از پیوستار چهاربعدی با صورت‌بندیهای کاملاً پیراسته استفاده می‌کند، یا نوعی نظم زمانی - مکانی را شناسایی می‌کند که در آن جای وقوع هر رویدادی به دقت تعیین شده است، یا [برعکس] جفت‌شدن تمرکز و رسوب مواد با پراکندگی سرعت را، که اصولاً دقت محدودی دارد، عناصر اصلی و مبتنایی می‌گیرد. نکته اساسی صرفاً این است که مفاهیم علم یگانه، هم در مواردی که این مفاهیم مورد بررسیهای موشکافانه قرار گرفته است و هم در مواردی که توصیف آنها از دقت کافی برخوردار نیست، در سرنوشت کنونی مفاهیم بنیادین فیزیک شریک و سهم باشند. دقیقاً همین نکته است که دیدگاه فیزیکیالیسم را بیان می‌کند. اما تمامی پیش‌بینیهای را که قبول یا ردشان مبتنی بر موازن علمی است می‌شود به گزاره‌های مشاهده‌ای تقلیل داد، گزاره‌هایی که تنظیم آنها مستلزم وجود موجودات و افراد هوشمند و نیز اشیاء و موجوداتی است که موجود و منبع محرکهای

رفتاری (stimuli) اند.

بعضی را تصور بر این است که با دست کشیدن از آرمان دقت تام، همانند وضع فیزیک جدید، با روابطی کم‌وبیش پیچیده روبه‌رو می‌شویم و در نتیجه تصویری از واقعیت پدید می‌آید که در قیاس با حالتی که بنا را بر مسیرهای فرضی الکترونها بگذاریم، از وضوح و صرافت کمتری برخوردار است. اما احتمالاً این تصور ناشی از طرز فکر خاصی است که به مرور ایام به صورت عادت درآمده است.^۴

هر جا که بر مبنای قوانین دست به پیش‌بینی علمی بزنیم با زبان یگانه فیزیکالیسم روبه‌رو می‌شویم. اگر به فرض کسی بگوید که با دیدن فلان رنگ فلان صدا را می‌شنود، یا به عکس، اگر از «لکه قرمز» چسبیده به «لکه آبی» سخن بگوید که در شرایط معینی ظاهر می‌شود، در واقع او در حوزه فیزیکالیسم سخن می‌گوید. چنین کسی در مقام موجودی هوشمند، خود نوعی ساختار فیزیکی است: او باید درک و دریافت خود را مکان‌یابی (localize) کند، مثلاً در شبکه مرکزی اعصاب یا در جایی دیگر. فقط از این راه است که می‌تواند پیش‌بینی کند و با دیگران و با خودش در زمانهای متفاوت به توافق برسد. هرگونه زمانبندی یا نشان‌گذاری زمانی از پیش نوعی صورت‌بندی فیزیکی است.

علم در پی تغییر و تبدیل گزارشها و گزاره‌های زندگی روزمره است که به صورت «انبوه‌ها»یی از مواد فیزیکالیستی و پیش-فیزیکالیستی موجودند. ما وحدت یا «یگانه‌سازی» زبان فیزیکالیستی را جایگزین این انبوه‌ها می‌کنیم. برای مثال اگر کسی بگوید «اره خرط و خرط‌کنان مکعب چوبی آبی‌رنگ را می‌برد»، پیداست که «مکعب» مفهومی است «میان‌حسی» و «میان‌ذهنی» و قابل درک، هم برای نابینایان و هم ناشنوایان. اگر کسی تک‌گویی کند و دست به پیش‌بینیایی بزند که خود می‌تواند آنها را کنترل کند، قادر است آنچه را که به هنگام مشاهده مکعب بر زبان آورده است با آنچه که موقع لمس مکعب در تاریکی بیان می‌کند، مقایسه و تطبیق کند.

از سوی دیگر درباره‌ی واژه «آبی» نخست این پرسش پیش می‌آید که آن را چگونه می‌توان در دستگاه زبان یگانه جای داد. می‌شود معنای آن را برحسب بسامد امواج الکترومغناطیسی در نظر گرفت. در عین حال می‌توان آن را به معنای یک «گزاره میدانی» (field statement) به کار برد: زمانی که فردی بینا (که به نحوی معین تعریف می‌شود) به حوزه این مکعب به منزله موضوع آزمایش پا می‌نهد، رفتاری بروز می‌دهد که از دیدگاه فیزیکالیستی قابل تبیین است؛ مثلاً می‌گوید «آن را "آبی" می‌بینم». درحالی که درباره‌ی معنایی که مردم، در گرایش عامیانه، از واژه

«آبی» مراد می‌کنند جای بحث وجود دارد، واژه «خرط و خرط» اساساً فحوای «گزاره میدانی» دارد، یعنی شنونده همواره در متن این تجربه حاضر است. اما با دقت و تأمل بیشتر درمی‌یابیم که واژه‌های «مکعب»، «آبی» و «خرط و خرط» هر سه از یک‌گونه‌اند.

حال در ادامه بحث، همان جمله بالا را به شیوه‌ای دقیقتر، در چارچوب فیزیکالیسم، مطرح می‌کنیم به گونه‌ای که صورتبندی جدید برای پیش‌بینی مناسبتر باشد.

«این است یک مکعب آبی.» (این صورت و صورتهای بعد را می‌شود به قالب فرمول فیزیکی درآورد و مختصه‌های مکانی را مشخص کرد.)

«این است اژه‌ای که خرط و خرط‌کنان می‌بُرد.» («خرط و خرط» در وهله اول فقط به عنوان ارتعاشات اژه و هوا در این صورتبندی به کار می‌رود و می‌شود آن را به صورت فرمولهای فیزیکی بیان کرد.)

«این است انسانی هوشمند.» (ممکن است بر این گزاره یک «گزاره میدانی» بیفزاییم و نشان دهیم که در شرایطی خاص، بین فرد هوشمند با «آبی فیزیکی» و «خرط و خرط فیزیکی» روابطی برقرار می‌شود.)

این فرایند ادراک را شاید بتوان به دو بخش تقسیم کرد:

«در اینجا تغییراتی عصبی [یا حسی] در حال وقوع است.»

«در اینجا تغییراتی فکری در حوزه ادراکی، و علاوه بر آن شاید در حوزه زبانی، روی می‌دهد.» (تا آنجا که به این بحث مربوط می‌شود اهمیتی ندارد که این حوزه‌ها را بر حسب مکان تعریف کنیم یا بر حسب ساختار. همچنین ضرورت ندارد استدلال کنیم آیا تغییرات در حوزه گفتار - نظریه رفتارگرایانه «گفتار - اندیشه» - با حنجره و تحرکات اعصاب حنجره ارتباط دارند یا نه.)

شاید برای آنکه حق مطلب را درباره معنای فیزیکالیستی این جمله ادا کنیم، لازم باشد جزئیات دیگری را، به‌ویژه درباره زمان و مختصه‌های موضعی و مکانی بیفزاییم؛ اما نکته اصلی این است که این افزوده‌ها، به هر صورت و معنا، باید گزاره‌هایی باشند شامل مفاهیم فیزیکی.

خطاست اگر تصور کنیم چون محاسبه بعضی از روابط و نسبتها مستلزم فرمولهای فیزیکی بسیار پیچیده‌ای است که هنوز به آنها دست نیافته‌ایم، بنابراین تبیینهای فیزیکالیستی زندگی روزمره هم قاعدتاً باید پیچیده باشند. زبان روزمره فیزیکالیستی از زبان و گفتار عادی موجود سرچشمه می‌گیرد و فقط بخشهایی از این زبان باید کنار گذاشته شود؛ سایر بخشها را می‌توان با افزودن پاره‌ای نکات برای رفع کاستیها، به صورتی یکپارچه درآورد. [بر این اساس] عمل ادراک،

از همان نقطه آغاز، در ارتباطی هر چه نزدیکتر با گزاره‌های مشاهده‌ای و شناسایی اعیان بررسی خواهد شد. همچنین تحلیل برخی از گروه‌های گزاره‌ها، مثلاً گزاره‌های مشاهده‌ای، به شیوه‌ای متفاوت از قبل صورت خواهد گرفت.

کودکان از استعداد یادگیری زبان روزمره فیزیکالیستی برخوردارند و می‌توانند زبان نمادین دقیق و دشوار علم و نیز چگونگی ارائه انواع پیش‌بینیهای توفیق‌آمیز را بدون توسل به «توضیحات» بیاموزند، توضیحاتی که به منزله مقدمه‌ای مهمل و بی‌معنا تلقی می‌شود. مسئله این است که چگونه می‌توان به صورتی از گفتار روشن و بَرّی از اصطلاحات و تعبیراتی نظیر «خطای حواس»، که اینهمه آشفتگی و سردرگمی به بار می‌آورند، دست یافت. گرچه زبان فیزیکالیستی قابلیت آن را دارد که روزی به زبانی همگانی برای مناسبات اجتماعی تبدیل شود، اما در حال حاضر باید به کوششهایمان برای جدا کردن و زدودن زواید مابعدالطبیعی از «انبوه‌ها»ی زبان و تبیین فیزیکالیستی هر آنچه می‌ماند ادامه دهیم. وقتی از قید زواید مابعدالطبیعی آسوده شویم، بسیاری از مانده‌ها ممکن است به شکل توده‌هایی پراکنده و بی‌نظم ظاهر شوند. کوشش برای استفاده از این مانده‌ها سودی در بر نخواهد داشت و ضرورتاً باید به بازسازی آنها همت کرد.

البته در بسیاری از موارد می‌توان از «انبوه‌ها»ی موجود، تفسیری دوباره به دست داد و از آنها استفاده کرد. اما همین‌جا یک هشدار ضرورت دارد: هشدار به کسانی که گرچه آماده‌اند دیدگاه‌هایشان را تغییر دهند، اما در همان حال، از سر راحت‌طلبی، بارها با این فکر خود را تسلی می‌دهند که بسیاری [از مواد انبوه‌های گفتاری موجود] را می‌توان به گونه‌ای «نظام‌مند» دوباره تفسیر کرد. اما بسی جای تردید است که بتوانیم با خاطری آسوده همچنان واژه‌هایی نظیر «غریزه»، «انگیزه»، «خاطره» یا «جهان» را به کار ببریم در حالی که معناهایی چنان غیرمعمول و غریب بر واژه‌ها افزوده‌ایم که موقع به کاربردن آنها چه بسا به خاطر صلح و سازش، افزوده‌ها را از یاد می‌بریم. بی‌شک در بسیاری از موارد، بازسازی زبان کاری بیجا و بلکه خطرناک است. همین اندازه که بتوانیم «تقریباً» منظورمان را برسانیم کفایت می‌کند و نباید خود را تسلیم و سوسه ریزبینیهای افراط‌آمیز کنیم.

از آنجا که بیشتر دیدگاه‌های من در این بحث تقریباً شبیه به عقاید کارناپ است، باید متذکر شوم که من زبان «پدیداری» خاصی را که کارناپ می‌کوشد زبان فیزیکی را از آن استخراج کند، کنار گذاشته‌ام. حذف زبان «پدیداری»، که به نظر نمی‌رسد حتی به «پیش‌بینی» — در مقام جوهر علم — به شکلی که تاکنون داشته است کمک کند، احتمالاً مستلزم

جرح و تعدیلهای بسیار در دستگاه مفهوم‌سازی کارناپ است. به همین نحو باید نگرش «تنها خودانگاریِ روش‌شناختی» (methodological solipcism) (کارناپ، دریش) را هم کنار بگذاریم، نگرشی که به نظر می‌رسد ماده‌ای رقیق‌شده از پس‌مانده‌های مابعدالطبیعهٔ ایدئالیستی است و کارناپ خود پیوسته می‌کوشد از آن فاصله بگیرد. نظریهٔ «تنها خودانگاریِ روش‌شناختی» را نمی‌شود به صورتی علمی تنظیم و فرمولبندی کرد و این واقعیتی است که احتمالاً خود کارناپ هم می‌پذیرد. به علاوه، آن را نمی‌توان برای نشان دادن موضعی خاص که بدیل موضعی دیگر باشد به کار برد، زیرا فقط یک فیزیکیالیسم وجود دارد که تمامی مقولات قابل فرمولبندی علمی را دربر می‌گیرد.

نمی‌توان «خود» (ego) یا «شخصیتِ اندیشنده» یا هر چیز دیگر را در برابر «تجربه»، «آنچه تجربه شده است» یا «اندیشه» قرار داد. گزاره‌های فیزیکیالیسم مبتنی است بر گزاره‌های دیداری، شنیداری، احساسی و سایر «ادراکات حسی»، و نیز بر «ادراکات اندامی» که اغلب به آنها به گونه‌ای گذرا اشاره شده است. واضح است که می‌توانیم چشم‌هایمان را ببندیم، اما نمی‌توانیم فرایند گوارش، گردش خون یا تحریکات عضلانی را متوقف کنیم. آن چیزهایی که عده‌ای به زحمت می‌کوشند به عنوان «خود» مشخص و متمایز کنند، به زبان فیزیکیالیسم، در زمرهٔ همین مواردند - مواردی که با حواس «بیرونی» و عادی خود از آنها باخبر نمی‌شویم. همهٔ «ضرایب شخصیت» که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند از نوع فیزیکیالیستی است.

گرچه «خود» را نمی‌توان در مقابل «جهان» یا «اندیشیدن» قرار داد، اما آدمی می‌تواند، بدون دست‌کشیدن از فیزیکیالیسم، بین گزاره‌های مربوط به «شخصی» که از دیدگاه فیزیکیالیستی توصیف شده و گزاره‌های راجع به «مکعبی» که از دیدگاه فیزیکیالیستی توصیف شده است تمیز قائل شود، و تحت شرایطی، «گزاره‌هایی مشاهده‌ای» تنظیم کرده آنها را جانشین «زبان پدیداری» کند. اما با بررسی دقیق درمی‌یابیم که آنچه گزاره‌های مشاهده‌ای در شمول آنچه گزاره‌های فیزیکی قرار دارد.

بدیهی است که باید بین گزاره‌های بنیادی (protocol statements) یک اخترشناس یا وقایع‌نگار (که به صورت فرمولهای فیزیکی بیان شده باشند) و گزاره‌هایی که در متن یک دستگاه فیزیکی جایگاهی دقیق و مشخص دارند تمیز قائل شد، هرچند که بین این دو مراحل انتقالی سیالی وجود دارد. اما زبان خاصی به نام زبان «پدیداری» در برابر زبان فیزیکیالیستی وجود ندارد. هر گزاره‌ای می‌تواند از همان آغاز، فیزیکیالیستی باشد و وجه تمایز نگرش ما از تمامی آرا و بیانیه‌های «حلقهٔ وین» در همین نکته نهفته است و گرنه اصحاب این حلقه هم پیوسته بر اهمیت پیش‌بینیها و تصدیق

آنها تأکید می‌کنند. زبان یگانه، زبان پیش‌بینی‌هاست که در کانون فیزیکالیسم جای دارند. به یک معنا، منشأ آموزه پیشنهادی ما، وضع و شرایط خاصی از زبان روزمره است که در آغاز اساساً فیزیکالیستی است و در جریان رویدادهای عادی زمانه رفته‌رفته صبغه مابعدالطبیعی یافته است. این نگرش به «مفهوم طبیعی جهان» (natürlicher Weltbegriff) نزد آناریوس (Avenarius) شباهت دارد. بنابراین شاید بتوان گفت که زبان فیزیکالیسم به هیچ روی جدید نیست، بلکه زبانی است آشنا برای بعضی کودکان و مردمان «ساده».

آنچه همواره محل بحث و مناقشه واقع می‌شود، علم به منزله نظامی از گزاره‌هاست. گزاره‌ها با گزاره‌ها مقایسه می‌شوند نه با «تجربه‌ها» یا «جهان» یا هر چیز دیگر. همه این رونویسی‌های بی‌معنا به مابعدالطبیعه کم‌وبیش ناب تعلق دارند و به همین سبب باید کنار گذاشته شوند. هر گزاره جدید با کل گزاره‌های موجود که قبلاً همسنگ و هماهنگ شده‌اند مطابقت داده می‌شود. بدین‌سان، وقتی می‌گوییم گزاره‌ای صحیح است به این معناست که می‌شود آن را در این کلیت جای داد. [در مقابل،] هر گزاره‌ای که با این کلیت هماهنگی ندارد به عنوان گزاره نادرست طرد می‌شود. غیر از حالت طرد گزاره، حالت دیگری نیز ممکن است پیش آید و آن به‌طور کلی عبارت است از پذیرش یک گزاره با اکراه بسیار؛ یعنی باید کل نظام گزاره‌های پیشین را طوری تعدیل و اصلاح کرد تا بتواند پذیرای گزاره جدید شود. در قلمرو علم یگانه، ایجاد تغییر و تحول کاری عظیم است. تعریف «درست» و «نادرست» نزد ما، با تعریف مقبول «حلقه وین» که به «معنا» و «تصدیق» استناد می‌جوید، تفاوت می‌کند. بیان ما محدود به قلمرو اندیشه زبانی است. نظام‌های گزاره‌ها در معرض تغییر و تبدیل‌اند. البته گزاره‌های تعمیم‌دهنده (generalizing statements) و نیز گزاره‌های منتج از روابط معین و ثابت را [از لحاظ شباهت] می‌توان با کل گزاره‌های بنیادی مقایسه کرد.

بدین‌سان، علم یگانه دربرگیرنده انواع گوناگون گزاره‌هاست. بنابراین، مثلاً تعیین اینکه آیا با «گزاره‌های مربوط به واقعیت» یا «گزاره‌های خیالی و توهمی» یا «اکاذیب» سروکار داریم یا نه، بستگی دارد به اینکه تا چه اندازه بتوانیم آنها را برای استنتاج‌هایی درباره رویدادهای فیزیکی، به‌جز حرکات زبانی، به‌کار گیریم. زمانی می‌گوییم با «امر کاذب» روبه‌رو شده‌ایم که بتوانیم از تحریک معینی در مرکز گفتاری مغز چیزی را استنتاج کنیم بدون آنکه در مراکز ادراکی خود رویدادهایی مطابق با آن استنتاج‌ها را دریابیم؛ از سوی دیگر، این رویدادهای درون مغز لازمه توهم است. اگر علاوه بر تحریکات مراکز ادراکی، بتوانیم به نحوی که باید مشخص شود، به استنتاج از رویدادهای خارج از اندام‌هایمان بپردازیم، آنگاه با «گزاره‌هایی درباره واقعیت»

سروکار پیدا می‌کنیم. در این حالت، می‌توانیم گزاره خود را به عنوان گزاره‌ای فیزیکیالیستی به کار ببریم، مانند گزاره «گره‌ای در این اطاق نشسته است». هر گزاره‌ای همواره با گزاره‌ای دیگر یا با نظامی از گزاره‌ها مقایسه می‌شود و نه با «واقعیت». مقایسه گزاره با واقعیت روشی مابعدالطبیعی است - کاری مهمل و بی‌معنا. با این حال «واقعیت» جایش را نه به «نظام فیزیکیالیستی» بلکه به گروهی از این گونه نظامها می‌سپارد که یکی از آنها در عمل به کار گرفته می‌شود.

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که در درون [نظام] فیزیکیالیسم منسجم و یکپارچه جایی برای «نظریه معرفت»، دست‌کم به شکل سنتی آن، وجود ندارد. این نوع نظریه‌ها ممکن است فقط حاوی عناصری برای دفاع در برابر مابعدالطبیعه باشند، بدین معنا که نقاب از چهره عبارات بی‌معنا برمی‌گیرند. شاید بتوان بسیاری از مسائل نظریه معرفت را به مسائل و پرسشهایی تجربی تبدیل کرد به گونه‌ای که با نظام علم یگانه سازگار شوند.

ادامه این بحث در گرو پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان همه «گزاره‌ها» را به شکل ساختهای فیزیکیالیستی در [دستگاه] فیزیکیالیسم جای داد. «معادل بودن دو گزاره» را احتمالاً می‌توان به این شکل بیان کرد: فرض کنیم کسی تابع نظامی از فرامین است که گزاره‌های گوناگونی را شامل می‌شود، مثلاً «اگر الف چنین و چنان کرد، تو هم این و آن کن». حال می‌توان شرایط خاصی را ثابت نگه داشت و مشاهده کرد که آیا با افزودن گزاره‌ای خاص، تغییراتی که در واکنشهای شخص الف پدید می‌آید، با تغییرات ناشی از افزودن گزاره‌ای دیگر یکسان است یا نه. حال می‌شود گفت که گزاره اول معادل گزاره دوم است. وقتی گزاره‌هایی از سنخ همان‌گوییها افزوده شوند، محرکی که از نظام فرامین صادر می‌شود ثابت می‌ماند.

همه اینها را می‌شود به کمک «دستگاه هوشمند»، مانند دستگاهی که یونز (Jevons) پیشنهاد کرده است، به تجربه درآورد. با استفاده از این دستگاه می‌توان قواعد نحو را تنظیم و خطاهای منطقی را به‌طور خودکار برطرف کرد. چنین دستگاهی حتی نمی‌تواند جمله «دو بار قرمز دشوار است» را [که جمله‌ای مهمل است] بنویسد.

دیدگاههای بالا به بهترین وجه با رویکرد رفتارگرایانه هماهنگی دارد. از این قرار، دیگر باید از «گفتار-اندیشه» و نه از «اندیشه» سخن گفت، یعنی از گزاره‌ها به منزله رویدادهای فیزیکی. در این خصوص، چندان فرق نمی‌کند که مرجع یک گزاره ادراکی درباره گذشته (مثلاً «به تازگی آهنگی شنیدم»)، گفتار-اندیشه‌ای باشد که در گذشته روی داده است، یا اینکه محرکهای سابق فقط اکنون واکنشی را در گفتار-اندیشه برمی‌انگیزند. بارها این بحث را پیش کشیده‌اند که گویا

ابطال بعضی از آرا و گزاره‌های فرعی رفتارگرایان این اصل اساسی را که فقط گزاره‌های فیزیکالیستی معنادار هستند و می‌توانند بخشی از دانش یگانه را تشکیل دهند، از اعتبار انداخته است. ما کارمان را با گزاره‌ها آغاز می‌کنیم و با گزاره‌ها به پایان می‌بریم. «توضیحاتی» که [قابل تحویل به] گزاره‌های فیزیکالیستی نباشد وجود ندارد. اگر کسی مایل است «توضیحات» را به مثابه فریادهای ناشی از شگفتی تصور کند، در این صورت آنها، همانند سوت‌زدن و نوازش کردن، تابع هیچ‌گونه تحلیل منطقی نخواهند بود. زبان فیزیکالیستی، زبان یگانه، آلفا و أمگای سراسر پهنه علم است. چیزی به نام «زبان پدیداری» در کنار «زبان فیزیکی» وجود ندارد؛ نمی‌توان به «تنها خودانگاری روش‌شناختی» در کنار دیگر مواضع ممکن قائل شد؛ هیچ «فلسفه»، «نظریه معرفت» یا «جهان‌بینی» جدیدی وجود ندارد. فقط علم یگانه واقعیت دارد، با قوانینش و پیش‌بینیهایش.



■ این مقاله، ترجمه مقاله *Sociology and Physicalism* نوشته Otto Neurath است در کتاب زیر:
Logical Positivism, edited by A.J. Ayer (Glencoe, Illinois, The Free Press, 1959), pp.282-293.
 توضیح اینکه نویرات آراء خود را درباره فیزیکالیسم در بخش نخست مقاله بالا به گونه‌ای موجز و منظم بیان کرده است و بخش دوم عمدتاً تکرار مواضع اصحاب رفتارگواپی است. از این رو به ترجمه بخش نخست مقاله که مستقیماً به موضوع فلسفه تحلیلی مربوط می‌شود بسنده کرده‌ایم و عنوان مقاله را نیز از «فیزیکالیسم و جامعه‌شناسی» به «فیزیکالیسم» تغییر داده‌ایم.

پی‌نوشتها:

۱. کورت لوین (Kurt Lewin) خاطر نشان کرده است که فرانتز اوپنهاইمر این اصطلاح را بیشتر، البته به معنای دیگر، به کار برده بوده است.

2. *Metaphysic der Wirklichkeit*, 1931.

3. Cf. Otto Neurath, *Empirische Soziologie*, p.2.

۴. در این خصوص نگاه کنید به:

Philipp Frank, "Der charakter der heutigen physikalischen Theorien," *Scientia*, March 1931.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی